



بسم الله الرحمن الرحيم

## خلاصه مباحث گذشته

در مقدمه احکام تعلیم یک سلسله قواعد کلی که می‌تواند در تعیین احکام تعلیم مؤثر باشد مطرح کردیم در بحث‌های سابق گفتیم که علوم محرمه و واجبه داریم؛ علمی داریم که تعلم آن حرام است بنا بر دیدگاه‌هایی مختلفی که وجود داشت علم خاصی را پیدا نکردیم که بالخصوص بگوییم به‌عنوان اولی حرام است ولی به‌عنوان ثانوی علمی متصل به حرمت می‌شد.

همان‌طور که علوم واجب داریم علوم مستحب و مکروهه و علوم مباح هم داریم و مطرح شد که تعلیم این علوم چه حکمی دارد؟ تعلیم علم حرام، حرام است یا حرام نیست؟ گاهی در خود تعلیم حرمتی وجود دارد فرض این است که در خود تعلیم به‌عنوان اولی هیچ حرمتی نیست، چون ممکن است که تعلیم یک علم حرامی با به کار گرفتن ابزار حرام باشد، مثلاً می‌خواهد غنا یا موسیقی محرم را یاد بدهد که در این صورت باید آلات غنا را استعمال نکند.

## سرایت حکم تعلم به تعلیم

در خود تعلیم یک عملی است که مشتمل بر حرمت است که این محل بحث ما نیست، با توجه به بحث‌های سابق سؤالی که وجود دارد این است که «هل یسری حکم التعلیم الی التعلیم أم لا» جایی که تعلم علمی حرام، واجب، مستحب، مکروه شد، تعلیم آن هم همان حکم را دارد یا نه؟ آیا حکم تعلم به تعلیم سرایت می‌کند یا نمی‌کند؟

ممکن است کسی جواب بدهد که تعلیم مقدمه تعلم است بنابراین هر حکمی که برای مقدمه گفتیم همان احکام به اینجا هم سرایت می‌کند مثلاً در فقه مقدمه واجب، واجب می‌شود، یا وجوب عقلی، شرعی، یا مقدمه حرام چه حکمی دارد این توهمی بود که ممکن بود مطرح شود که درست نیست برای اینکه در اصول و عناوین اجتهادی ما فرق است و حق مطلب این است که ما دو عنوان داریم؛ عنوان مقدمه و عنوان تعاون و بین این‌ها خیلی فرق است درست است که به لحاظ اصطلاح عرفی و لغوی عرفی گفته می‌شود که کار من مثلاً همین سخن گفتن مقدمه این است که کسی چیزی را بفهمد یا ممکن است یک مقدمیت عرفی، عادی، عقلی را داشته باشد اما مقدمه‌ای که در اصول مورد بحث قرار دادیم مقدمه‌ای است که در فعل شخص واحد باشد یعنی من برای اینکه پشت‌بام بروم از نردبان بالا می‌روم یا برای اینکه نماز بخوانم تحصیل طهارت می‌کنم که کار خود من و کار یک مکلف واحد است



بنابراین مقدمه یک اصطلاح عام داشت که ملاک‌های متفاوتی دارد و یک اصطلاح خاص دارد و بین این دو اصطلاح باید فرق گذاشت.

## اصطلاحات عام و خاص مقدمه

اصطلاح خاص مقدمیت فعل مکلف برای فعل دیگر همین مکلف یعنی مکلف واحد است که در کفایه و اصول که مطرح می‌شود حکم مقدمه چیست، بیشتر بر این محور می‌چرخد، البته این اصطلاح عامی دارد ولی اینجا منظور اصطلاح خاص آن است.

اصطلاح عام این است که فعلی که به نحوی در تحقق فعل دیگری دخالت دارد و زمینه‌ای برای فعل دیگری است ولو فاعل این فعل مقدمه شخصی باشد و ذی‌المقدمه فعل شخص دیگر باشد این معنای عام است که هر دو قسم را می‌گیرد چه فاعل واحد باشد، فاعل واحد یا متعدد باشند یعنی فاعل و فعل مقدمه و ذی‌المقدمه، مثلاً آ و بی.

## مقدمه در اصول

آنچه در اصول در بحث مقدمه مطرح است این قسم است و این اصطلاح منظور است درجایی که فاعل این دو فعل متعدد بشود این در یک عنوان دیگری می‌آید که خود عنوان تعاون هم می‌توانست دو معنا داشته باشد تعاون به معنای مقدمه سازی که من کاری بکنم تا شما بتوانی آن کار را انجام بدهی که کار من دخالت در تحقق یک فعلی از ناحیه شما دارد کار استاد مقدمه هست برای اینکه کسی مطلبی را بفهمد این یک نوع است که ذی‌المقدمه از فاعلی صادر می‌شود و مقدمه از فاعل دیگر که عرض کردیم.

یک نوع هم این است که دو فاعل یک فعلی را انجام بدهند، گاهی من و شما این صندلی را با هم برمی‌داریم که تعاون به معنای دوم می‌شود، یعنی فعل واحد از فاعلین صادر می‌شود اما در تعاون برداشتن آن، فعل من است شما زمینه‌ای فراهم می‌کنید که من بتوانم بردارم مثلاً دست من بسته است و می‌خواهم چیزی را بردارم شما دست مرا باز می‌کنید؛ این فعل شما مقدمه فعل من است منتهی مقدمه نه به معنای اصطلاح آنجا، یعنی فعل شما زمینه برای فعل من می‌شود والا اعانه می‌شود، این تعاون است که اگر بخواهیم از آن جدا بکنیم اعانه بر فعل می‌شود و البته تعاون همان بحثی است که گفتیم اختلاف است که معنای آن چیست. اگر بخواهیم اصطلاحات عام را کنار بگذاریم و نتیجه

بگیریم سه عنوان مهم داریم که در مباحث تعلیم و تربیت و بسیاری از مباحث فقهی جریان دارد و عنوان اعانه بر اثم و یا تعاون در افعال محرمه و این‌ها در چند جای مکاسب محرمه آمده است.

این سه امر را خیلی باید مهم شمرد مقدمیت فعل، کاری برای کار دیگر از ناحیه مکلف واحد، یک بحثی است که در بحث مقدمه واجب و مقدمه حرام مطرح شده است. عنوان بحث اصولی، مقدمه واجب است ولی همیشه در پایان می‌گویند خاتمه فی الحکم مقدمه الحرام و السمّیح المکروه. این‌ها را به عنوان تزویری ۴۹/۳۷ در بحث مقدمه واجب ذکر می‌کنند در کفایه هم این‌طور است مقدمه واجب را بحث کرده و بعد می‌گویند خاتمه فی الحکم مقدمه الحرام.

## تعریف تعاون

تعاون به معنای تفاعل که دو نفر مشترکاً یک کار را انجام بدهند، هر دو فاعل یک فعل هستند که فعل واحد، فاعل متعدد می‌گفتیم. در آنجا می‌گفتیم فاعل واحد، فعل‌های متعدد مرتبط، تعاون به معنای خاص این است دو فاعل، یک فعل، اعانه به معنای خاص هم یعنی دو فاعل و دو فعل که یکی مقدمیت برای دیگری دارد و زمینه‌ساز برای دیگری است. به لحاظ فقهی اشاره‌ای به احکام این‌ها کردیم و تکمیل می‌کنم که حکم این‌ها چیست؟

آیا حکم این‌ها واحد است، متفاوت است که به اجمال عرض کرده بودیم و در مقدمه بعضی را روشن‌تر می‌کنیم -توجه داشته باشیم که- وقتی می‌گوییم تعلیم معلم معدی است برای اینکه متعلم بفهمد، معدی یعنی کار او کار مقدماتی است فاعل حقیقی نیست، فاعل معد است که فعل او مقدمه فعل دیگری است چون اینجا فاعل‌ها متعدد شده‌اند نباید ذهن شما برود که اینجا تعلیم مقدمه تعلم است و همه چیزهایی که در بحث مقدمه واجب یا حرام گفته شده است به اینجا تعمیم بدهیم، این نتیجه‌ای است که تا اینجا گرفتیم. پس کسی گمان نکند که پاسخ به این سؤال که آیا حکم تعلم به تعلیم سرایت می‌کند یا نه؟ کسی دیگر تابع این است که بگوییم مقدمه واجب واجب است یا نه؟ مقدمه حرام حرام است یا حرام نیست؟ این را با آنجا معطوف نکنید، آن کبرا به درد اینجا نمی‌خورد که بگوید مثلاً در بحث مقدمه واجب گفته شد که مقدمه واجب، فقط واجب عقلی است یا واجب شرعی است یا مثلاً بین مقدمه موصله و مقدمه غیر موصله یا مقدمه تولیدیه و غیر تولیدیه تفصیل داده‌ام. این ۴-۵ قول است که در مقدمه وجود دارد، که واجب عقلی را همه قبول دارند و وجوب شرعی آن ۵-۶ قول است.

پس از این باب خارج است نمی‌شود به کسی گفت که مثلاً تعلم شعبده حرام باشد، پس تعلیم آن هم مقدمه حرام است حالا حرام هست یا نیست؟ چون مقدمه حرام یا مطلقاً حرام نیست یا اینکه مقدمه تولیدیه حرام است، غیر تولیدیه حرام نیست، معمولاً گفته می‌شود که مقدمه حرام، حرام نیست مگر اینکه تولیدی باشد و اینجا بگوییم حرام نیست ربطی به آن بحث ندارد ولو اینکه عقلاً و عرفاً می‌شود بگوییم این مقدمه و ذی‌المقدمه است ولی مناط بحث اصولی اینجا نیست. البته بعضی از استدلالاتی که در مقدمه واجب یا حرام است می‌تواند در اعانه و تعاون هم مورد تمسک قرار بگیرد ولی محط... بحث در مباحث اصولی این نیست، می‌شود بگوییم مقدمه واجب مثلاً تعلم فقه در محدوده احکام مورد ابتلا واجب عینی است، در محدوده غیر مورد ابتلا واجب کفایی است پس مقدمه هم اگر بگوییم واجب است، واجب است، اگر نگوییم واجب است واجب نیست و صرفاً وجوب عقلی دارد. این را نمی‌شود به آن تسری داد.

سؤال:؟

جواب: بله برای اینکه دو تا فاعل است فاعل‌ها متعددند و حکم او به من ربطی ندارد.

معلوم نیست که وجوب عقلی هم داشته باشد، آنجایی که من مخاطب حکم مولا هستم و ابزار هم دست خود من هست، عقل می‌گوید این ابزار را فراهم کن تا به تکلیف خود عمل کنی، تکلیف منجزی که از سوی مولا گریبان مرا گرفت همان می‌گوید که ابزارها را فراهم بکن، عقل این را می‌گوید؛ منتهی آیا فراتر از این راجع به مقدمه شرع هم حکمی دارد یا ندارد، بحث واجب می‌شود؛ اما اینکه شما یک تکلیفی دارید، عقل می‌گوید که من باید کاری بکنم که تکلیف شما عمل شود، عقل خیلی حکم واضحی ندارد ممکن است بگوییم مستحسن هست این را نفی نمی‌کنم ولی برای من الزام داشته باشد دلیل می‌خواهد، واقعاً ملاک آن متفاوت است یعنی فقط بحث ظاهری نیست که بگوییم معنای مقدمه خاص است پس این نوع مقدمات دو فاعل را نمی‌گیرد. از نظر عقلی من مکلف به یک تکلیفی هستم که مثلاً این بحث را ارائه بدهم، باید ماشینی بگیرم از پله‌ها بالا بیایم، عقل می‌گوید همه این‌ها تکلیف تو هست همین الان مولا بالای سرت ایستاده و می‌گوید این کار را انجام بده ابزارهای آن هم اختیاری است و باید انجام بدهی، ولی اگر شما را مکلف به این تکلیف کرد بر من واجب است که کاری بکنم که شما به تکلیف خود عمل بکنی، اینجا آن قاعده کلی را نداریم، حداقل به وضوح آن نیست یا ممکن است حسنی داشته باشد، اینکه وجوبی برای من داشته باشد دلیل ندارد، من تکلیفی ندارم، دلیل خاص می‌خواهد بگوید که شما مکلف به این کار هستید



ولی آنجا همین الان تکلیف منجز گریبان مرا گرفته است و همان تکلیف روی مقدمات آن پخش می‌شود، عقلاً محل بحث است اما وقتی تکلیف گریبان شما را گرفت من چه تکلیفی دارم؟ من که مکلف به این فعل نیستم و جویی یا حرمتی به آن شکل عقلاً و ضوح ندارد البته ادعا اینجا هم هست و نمی‌خواهم نفی بکنم منتهی می‌خواهم بگویم با آن خیلی فرق دارد آنجا بلاخلاف و قاطبه عقلاً، فقها، علما، می‌گویند مقدمه واجب، بدون تردید واجب عقلی هست و اما در اعانه و تعاون این طور نیست.

### نتیجه بحث سرایت حکم تعلم به تعلیم

پس به این نتیجه رسیدیم که نمی‌شود آن بحث و ملاک را به اینجا تعمیم داد تعاون هم که اینجا نیست پس اعانه می‌شود چون تعاون آنجایی است که فعل واحدی باشد که دو فاعل مشترکاً انجام بدهند عرفاً و حقیقتاً هر دو مصدر عنهما الفعل الواحد. این که او غنای حرام، موسیقی محرم یا سحر یا کتب ضلال را می‌آموزد آموزش او قطعاً فعل من نیست کما اینکه یاد دادن من هم فعل او نیست و این دو تا فعل است. اینجا تصویری نیست که بگوییم با هم یک فعل انجام می‌دهند فعل و انفعالی که در ذهن ایشان انجام می‌گیرد یا مقدمات بدنی و فیزیکی که انجام می‌دهد فعل یک نفر است و کاری که معلم انجام می‌دهد چیز دیگری است و لذا تعاون به معنای خاص اینجا معقول نیست. پس به اصطلاح فقهی این کار معلم در ارتباط با متعلم اعانه است، اگر به اصطلاح فلسفی بخواهیم صحبت بکنیم می‌گویند معلم فاعل معد است، فاعل وجودی نیست. اصطلاح فلسفی این است که فاعل معطی و فاعل معد است این اصطلاحی است که در شفا و اسرار و جاهای مختلف آمده است، نتیجه‌ای که می‌گیریم این است که:

تعلیم در ارتباط با کار متعلم یک فعل اعدادی و مقدمی به معنای عام است نه فعل به معنای مقدمه شرعی، مقدمه به معنای خاص و نه به عنوان تعاون.

سؤال:؟

جواب: اگر معطی بود می‌گفتیم این مقدمه تولیدی است، مقدمه تولیدی مقدمه‌ای است که انجام آن از فعل دیگر جدا نیست این معنا نبود دنبال این آن هم می‌آید فاصله‌ای بین آن نیست، تولیدی می‌شود و بحث تولیدی بحث‌هایی جدا دارد.

سؤال:؟



جواب: نه تعاون نیست، دو تا فعل است تعاون در چی؟ فعل واحد چیست؟ یادگیری کار اوست، او علت آن است، علت علت آن است، معطی آن است، معنای معطی این نیست که تعاون دارد این را خداوند که وجود را که می‌دهد به این معنا نیست که فعل وجود مال او هست، وجود پیدا کردن مال اوست، موجود شدن چیزی است که او علت است و تعاون نمی‌شود و علت تولیدی می‌شود.

آنکه می‌گوید «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَى» (نجم/۴-۵) «فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى» (نجم/۹) «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» یا «وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ» (نساء/۱۱۳) این جای سؤال است که این علمک مثل «وَيَعْلَمُكُمْ مَا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (بقره/۱۵۱) یا «يُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ» (آل عمران/۴۸) است و آن هم مثل یعلمهای ما هست یا نه؟ قاعدتاً دو سه نوع است تعلیم‌هایی که پیامبر نسبت به ما دارد و ما نسبت به همدیگر داریم، همان چیز اعدادی است، تعلیمی که خداوند نسبت به بشر دارد جای این است که بگوییم «عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ» (بقره/۳۱) و این‌ها یعنی در نهاد او قرار داد، هستی او را اضافه کرد، مثل اینکه فطرت در او قرار داد، ممکن است بگوییم اینجا در واقع اعطاء الوجود یا اعطاء الشیء است و ممکن است در مورد پیامبر چیزی از این بالاتر باشد «عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى» یک چیز بالاتری است که در ارتباط با پیامبر باشد.

فقط یک نکته هست که این‌ها مراحل دارد و بعضی از مراتب آن اعداد نیست، ملاصدرا چند جای اثبات بحث کرده که می‌گوید، العلم الحقيقي هو الله؛ معلم حقیقی هو الله است. کسی که این تصورات را در ذهن ما و شما ایجاد می‌کند خداست، نفس است و الله، بحث دقیقی در فلسفه هست که نفس مصدر این امور است یا مظهر علوم ما هست، این‌ها قابل جمع است با یک نگاه فلسفی حساب بکنیم به نحوی می‌شود بگوییم مصدر است اگر به نگاه ادب و عرفانی نگاه بکنیم، مظهر است؛ در هر حال معلم نسبت به این اندیشه‌هایی که به ذهن شخص عام می‌آید معد است، خود او نسبت به او یا مصدر است یا مظهر است حاجی سبزواری هم در بحث علم و این‌ها دارد که مظهر او مصدر، خداوند نسبت به او مصدر است.

سؤال:؟

جواب: بله غیاب صدور دارد، او فاعل است، معطی این علم است، تئوری و نظریه تعلیم و تعلم ما چون بحث فقهی داریم بحث‌های عقلی و فلسفی نداریم این‌ها در جای خود گفته شده و جای این دارد که بیشتر دقت بشود و



استنتاجات تربیتی و تعلیم هم دارد؛ این یک از بحث‌هایی است که اقتضائات تربیتی دارد و باید بحث شود. پس معلم معد است، نفس مصدر او مظهر و خداوند فاعل حقیقی معطی للعلم و مجد للعلم می‌شود. پس روشن شد که اعانه است آن وقت وقتی که موضوعی روشن کردیم منتقل شدیم به یک بحث دیگری که تکمیل می‌کنم.

## جمع‌بندی حکم اعانه بر اثم و گناه

بحثی که با توجه به این‌ها مطرح شد این بود که حکم اعانه بر اثم و گناه چیست؟ اینجا تحلیل محل نزاع شد و فضای بحث روشن شد که در چه مسیری باید گام بزنییم معلوم شد که آنچه باید مورد توجه و عطف نظر ما باشد این است که به اصطلاح فقهی معلم اعانه دارد به اصطلاح فلسفی هم معد است، اگر این طور شد باید ببینیم اعانه بر اثم و گناه چیست؟ کما اینکه اگر گفتیم تعلم این علم حرام است چه به عنوان اولی که بسیار مصداق آن نادر است یا به عناوین ثانوی که مصداق‌های زیادی دارد، آن وقت باید ببینیم تعلیم که اعداد و اعانه است چه حکمی دارد، در قسمت واجب هم این طور است اگر گفتیم تعلم این علوم واجب است، آن وقت اعانه آن چه حکمی دارد بر کسانی «فَلَوْ لَا نَفَرَّ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ» (توبه/۱۲۲) واجب کفائی است که تفقه در دین بکنند چون این آیه کار به تکلیف شخص ندارد احکام آن هم ۵-۶ گزاره بود - که عرض کردیم - آنچه مربوط به تکلیف من است یک حکمی دارد که باید یاد بگیرند، اما اینکه تفقه در دین به عنوان یک وظیفه عام اجتماعی نه آنچه ربطی به اعمال من دارد، - آن یک چیز دیگری است که راجع به کفایه است که ریزه‌کاری‌های آن را عرض کردم - هر کدام از این‌ها چه نوع حکمی دارد و طبق آن چه ویژگی‌ها و مشخصاتی دارد؟

اعانه بر واجب چه حکمی دارد؟ این دو سؤالی که اعانه بر امور واجب چه حکمی دارد؟ البته مستحب و مکروه هم به تبع این‌ها می‌شود. - این‌ها در مکاسب و جاهای دیگر آمده است. - ادله‌ای اقامه شده بر اینکه اعانه بر اثم حرام است یکی آیه شریفه «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ» (مائده/۲) بود. احتمالاً در دو جای قرآن هم داشته باشیم.

## بررسی آیه ۲ سوره مائده

چند نکته و مطلب در این آیه مطرح است:



## ۱- حکم مستفاد از «تَعَاوَنُوا ... وَ لَا تَعَاوَنُوا»

یک نکته این است که «تَعَاوَنُوا ... وَ لَا تَعَاوَنُوا» هر دو احکام الزامی ذکر می‌کند یا هر دو مثلاً رجحانی است؟ در پاسخ به این سؤال در ذیل آیه تقریباً اتفاق است که تعاونوا استحبابی و رجحانی است، چرا؟ چون متعلق آن بر و تقوی است و بر و تقوی سعه ای دارد که حتی مستحبات را هم می‌گیرد طبعاً این قرینه می‌شود بر اینکه تعاون در اینجا مطلق رجحان است چون نسبت به بر استحبابی نمی‌شود گفت تعاون وجوب دارد، بنابراین استحباب دارد.

احتمال دیگری هم می‌شود داد که کسی بگوید که چون سه احتمال در تعاونوا هست، یکی این که تعاونوا نسبت به کل بر و تقوی حکم وجوب می‌گوید؛ این صحیح نیست برای اینکه نسبت به بر و تقوای مستحبی که نمی‌شود گفت تعاون این واجب است.

این یک احتمال است که بگوییم بر و تقوی اطلاق دارد، تعاونوا وجوب را می‌رساند؛ این دو را نمی‌شود جمع کرد به عبارت دیگر اینجا دو ظهور وجود دارد؛ یک ظهور در وجوب دارد، تعاونوا امر در ظاهر وجوب دارد، بر و تقوی هم ظهور در مطلق مبرات دارد، بر و تقوی مطلق مبرات را می‌گیرد یا باید از این ظهور دست برداریم یعنی بگوییم تعاونوا وجوب است منتهی بر و تقوی اینجا کار به مستحبات ندارد و واجبات را می‌گوید، امر را بر موضوع و بر و تقوی مقدم بداریم و یا اینکه بگوییم بر و تقوی مطلق مبرات را می‌گیرد و از ظهور و وجوب دست برداریم و بگوییم مستحب است.

- یک احتمال این است که کسی بگوید تعاون واجب است و منظور از مبرات، مبرات واجب است؛
- یکی این که بگوییم تعاون مبرات مطلق است و تعاون مستحب است؛
- احتمال سوم این که بگوییم دلالت بر وجوب آن عقلی است بگوییم به حسب کل موضوع حکم تعاون فرق می‌کند، «تعاون بالنسب الی الواجبات واجب و بالنسب الی المستحبات مستحب» دیدیم که تعاون از لحاظ حکم کلی شیء بحسبه هست، تعاون بر واجب، واجب است، تعاون بر مستحب، مستحب است.



## سیاق

سیاق در اصول خیلی بحث شده است، سیاق قرینیت محکمی ندارد، اگر سیاق را مقدم بگیریم معمولاً قرائن دیگر بر سیاق مقدم می‌شود در اصول آقای وحید و این‌ها وقتی مفصل می‌کردند در اینکه سیاق قرینیت دارد یا ندارد، محل بحث است، مثلاً امروز در حدود بحث می‌کردیم راجع به قذف، ... در اول سوره نور دو آیه راجع به زنا آمده است «الزَّانِيَةُ وَالزَّانِي فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ وَلَا تَأْخُذْكُمْ بِهِمَا رَأْفَةٌ فِي دِينِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ تُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلَيَشْهَدَ عَذَابُهُمَا طَائِفَةٌ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ» (نور/۱-۲)

«وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا» (نور/۴) فَاجْلِدُوا كُلَّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا مِائَةَ جَلْدَةٍ» آنجا یک بحثی است که آیات یرمون المحسنات حد قذف، چون تهمت و افترا و صب و این‌ها چون گناه کبیره هستند در شرع تعزیر دارد؛ قاعده اولیه این است که این گناهان که به کسی دشنام می‌دهد یا تهمت می‌زند، افترا می‌بندد، یک گناه کبیره است و «لکل الکبیره تعزیر بید الحاکم» در بعضی از موارد به صورت خاص دلیل آورده و حق قرار داده است؛ مثلاً در صب مؤمن این‌طور نیست، ولی صب الله یا صب النبی حد دارد؛ این یک حالت استثنائی است که از تعزیر آمده است در فریه و افتراء و تهمت زدن اینکه آدم نسبت گناهی به دیگری بزند بگوید این آقا آن کار را کرد، نماز نخواند، یا مرتد شد، این‌ها حد ندارد، تعزیر دارد، افترا بر محدوده فحشا حد دارد که آیه «وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» به قرائنی که در آیه هست منظور رمی کسی به گناه نیست چون بعد دارد که «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ». «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» و کلمه محسنی که در اینجا به کار رفته است قرائنی دارد که معلوم می‌کند که مطلق نسبت گناه به دیگران مشمول این آیه نیست بلکه گناه ویژه‌ای است که در آنجا محسن و غیر محسن دارد و گناهی که «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» در آنجا ملاک است، چیزهایی که با چهار تا شاهد اثبات می‌شود، ۴ شاهد هم در زنا و هم لواط این‌طور است، هم مساحقه میان زن‌ها این حکم را دارد هر سه فحشا با چهار شاهد ثابت می‌شود، بعضی گفته‌اند «يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ» اطلاق دارد هم رمی به زنا حد قتل دارد، هم رمی به لواط و هم رمی به مساحقه، البته زنا و لواطش اتفاقی فقها است و در مساحقه اختلاف است، استدلالی که بعضی مثل صاحب ریاض و عده‌ای از فقها دارند این است که می‌گویند آیه اطلاق دارد بعضی این اطلاق را جواب دادند؛ یکی از جواب‌های آن قرینیت سیاق است می‌گوید دو آیه قبل راجع به زنا بود کار به



مساحقه و این‌ها نداشت این سیاق می‌گوید «يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا» منظور این سیاق است، مثال زده‌ام هذا فعل و تفعّل، سیاق در آیات و روایات و این‌ها خیلی مهم است.

## اقوال در باب سیاق

درباره سیاق دو نظر است:

۱- یک نظر این است که سیاق قرینیت ندارد الا اینکه در جایی با شواهد و علائم دیگری همراه بشود که این قرینیت را تحکیم و تنبیت بکند؛

۲- نظر دیگر هم این است که سیاق قرینیت دارد منتهی حتی آن‌هایی که قرینیت برای سیاق قائل هستند می‌گویند سیاق قرینیت ضعیفه‌ای دارد یعنی وقتی که در تعارض با قرائن دیگر قرار بگیرد محکوم می‌شود و سیاق از قدرت بالا برخوردار نیست، از جمله در این آیه این «ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ» می‌گوید این در جایی است که چهار شاهد می‌خواهد، این چهار شاهد در مساحقه و لواط و جاهای دیگر هم همین‌طور است و اختصاص به زنا ندارد و لذا این قرائن در سیاق مقدمیت دارد.

نکته‌ای که در پاسخ این سؤال است که اگر کسی بگوید این سیاق اینجا وجود دارد یا ندارد: اولاً قرینیتی ندارد؛

ثانیاً همین قرائنی که بحث می‌کنیم مقدم بر سیاق می‌شود و این قرینه حاکم بر سیاق است، در اینجا تعارض ظهورات است و چاره‌ای نداریم جز اینکه ببینیم کدام یک از ظهورات را اقوا می‌دانیم. این از جاهایی است که باید اظهاریت را پیدا کرد، اگر در جایی ظهور وضعی در مقابل ظهور مثلاً لفظی قرار بگیرد که در اصول آمده در تعارض ظهور لفظی بر ظهور وضعی، ظهور وضعی بر ظهور اطلاقی و مقدمات حکمت مقدم است پس اگر جائی مطلق داریم و جایی عام داریم این‌ها تعارض پیدا کردند علوم عام چون وضعی و لفظی است بر اطلاق که مقدمات حکمت است مقدم می‌شود و مانند این از مثال‌های دیگری که هست.

این مصداقی دارد یا ندارد؟ اینجا تعارض وضعی و غیر وضعی نیست.

سؤال:؟



جواب: اگر کسی بگوید تعاون لغتاً صیغه امر برای وجوب وضع شده است - که یک قول این است - آن وقت وجوب این لفظی می‌شود و مقدم بر بر و تقوی می‌شود می‌گوید منظور از «تعاون علی البر و التقوی» تکالیف واجبه است ولی معمول محققین به این قائل نیستند. اگر کسی بگوید که دلالت امر بر وجوب وضعاً است یعنی به لحاظ وضعی قرار داده شده است، واضع او را برای وجوب قرار داده به حیثی که استعمال آن در استحباب مجاز بشود اگر این را کسی بگوید ظهور این در وجوب وضعی می‌شود و مقدم بر این است و نتیجه همین احتمال اول می‌شود.

ولی اگر کسی گفت تعاون ظهور عقلی دارد با مقدماتی که می‌دانید چندین تقریر وجود دارد برای اینکه چطور امر دلالت بر وجوب می‌کند، مرحوم کمپانی و این‌ها حرف‌های خیلی دقیقی دارند که خیلی هم از ایشان گرفتند. در هر حال باید توجه داشته باشیم که اینجا تعارض دو ظهور غیر وضعی است برای اینکه دلالت امر بر وجوب وضع نیست، شمول بر و تقوی هم نسبت به مستحبات و واجبات وضعی نیست بلکه با مقدمات حکمت است، مقدمات حکمت است که می‌گوید این همه را می‌گیرد و اگر مقدمات حکمت نباشد این مجمل می‌شود و لذا این اطلاق بر و تقوی با ظهور تعاون در وجوب در یک مصافی قرار می‌گیرند که خیلی نمی‌شود روشن و صریح بگوید که این بر آن مقدم است، اما در مجموع بیشتر به ذهن آدم می‌آید که بر و تقوی عموم دارد، ظهور بر و تقوی در اطلاق گویا اقوای از ظهور امر در وجوب است، درست است که امر ظاهر در وجوب است ولی کثرت استعمال امر در مستحب که در معالم بود عوامل مستحبی الا ما شاء الله داریم و لذا ظهور تعاونوا و وجوب یک مقدار ضعیف‌تر است.

## ۲- تعارض و ظهورات

یک نکته دیگر در تعارض و ظهورات است که ظهور ذیل بر صدر مقدم است، یا ظهور موضوع بر حکمی که آنجا آمده مقدم است؛ این هم مبنایی است که در اصول آمده و بعضی معتقد هستند که ظهورات اگر یکی وضعی شد و یکی غیر وضعی، وضعی مقدم است، یکی می‌گوید ظهور در موضوع بر ظهور بر حکم مقدم است، یکی می‌گوید قرینیت ذیل بر صدر مقدم است.

سؤال: لا تعاونوا ظهور در حرمت دارد اثم و عدوان هم ظهور در محرم است آنجا هیچ تعارضی نیست؟  
جواب: چرا، نهی ظهور در آن ندارد همه می‌گویند نهی ظهور در حرمت دارد، می‌شود ولی خلاف ظاهر است، اصلاً تعارض صدر و ذیل را اینجا نداریم، این‌ها هماهنگ است نهی ظهور در حرمت دارد اثم و عدوان هم حرام



است، اثم و عدوان مکروه نیست، مستحب است، تعاون بر واجب و مستحب، استحباب یعنی قدر متیقن ثابت می‌شود از این جهت است که در اینجا یا می‌گوییم ظهور بر و تقوی مقدم بر اوست و تعاون می‌شود یعنی مستحب است یا می‌گوییم مقدم نیست ولی این ظهورها تعارض می‌کنند و تساقط می‌کنند، بعد از تساقط قدر متیقن آن همین است، یعنی باز نتیجه از لحاظ عملی همین الکلام، الکلام می‌شود یعنی نتیجه، نتیجه می‌شود.

نتیجه اجمالی این است که رجحانی نسبت به تعاون بر همه بر و تقوی ها چه واجب و مستحب مسلم است اما اینکه رجحان آمده، واجب است یا نیست این مشکوک و مجمل است، دلیلی نداریم قدر متیقن این برای ما ثابت است بیش از آن برائتی چیزی جاری می‌شود و تمام می‌شود و همان نتیجه می‌شود.

سؤال:؟

جواب: ممکن است بگویید که ماده‌ای که در اینجا قرار گرفته است مثلاً می‌گوید که احسان بکن، چیزهایی که خود ماده معلوم است که وجوب در آن نیست این چند نکته با هم جمع شده و ظهوری دارد که تعاونوا آنجا رجحان دارد و مستحب است اگر هم نباشد نتیجه همان است. ماحصل عرض ما بر «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» این شد که تعارضی بین ظهور امر و اطلاق بر و تقوی وجود دارد در این تعارض یا باید بگوییم که اطلاق ظهور بر و تقوی مقدم بر تعاونوا است و مستحب می‌شود یا اگر هم نباشد دو تا ظهورها این را تعارض می‌کنند باز هم نتیجه این است که تا رجحان کلی دلیل داریم بیش از این برائت جاری می‌شود نتیجه دو کلمه بیشتر نیست.

## نتیجه بحث

نتیجه می‌گیریم بیش از استحباب و رجحان از این نمی‌فهمیم یا می‌گوییم ظهور بر این مقدم است یا حداقل تعارض می‌کنیم قدر متیقن آن برای ما ثابت است بیش از این مجمل است و برائت جاری می‌شود. این را گفتیم فقط سریع تکرار می‌کنم که «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» اینجا با هم تلائم دارند، نهی ظهور در حرمت دارد اثم و عدوان هم مربوط به حرام است، این کار به مکروهات ندارد، می‌گوید تعاون بر کارهای حرام نکنید و ظهور در حرمت دارد، قرینه‌ای وجود ندارد که دست از ظهور این برداریم ولی آنجا قرینه‌هایی وجود داشت که دست از آن ظهور برداریم.



بنابراین از ظهور تعاونوا در وجوب با قرینه ذیل یا به خاطر تعارض ذیل با او دست برمی داریم یا قرینه می گیریم بروتقوی را برای اینکه ظهور ندارد یا حداقل، می گوئیم تعارض دارد باز هم ظهور آن تام نیست اما در «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» حقیقتاً نهی ظهور در حرمت دارد اثم و عدوان هم یعنی محرم،

سؤال:؟

جواب: نه آنجا بر وضع شده و همه چیز را می گیرد، قرینه می شود برای تقیید و تقید آن، آن سیاق است قرینیتی ندارد.

سؤال:؟

جواب: کمک نمی کند یعنی بگوئیم ظهورها مثلاً همسان بود سیاق می آید یکی را تقویت می کند، در آن حد نیست آن طرف هم نکاتی دارد که بر و تقوی مقدم است اینها تکافؤ می کنند به آن حد نمی رسند یعنی نمی شود گفت که ظهور این بر آن مقدم است، یا ظهور آن مقدم است یا حداقل تکافؤ دارند بیش از این نمی شود.

## بررسی دلالت ظهور بر نهی حرمت

اما «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» تعارضی، مشکلی در داخل دلالت ظهور بر نهی حرمت دارد؛ این به لحاظ داخلی است اما «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» یک مشکل خارجی هم دارد که بعد عرض می کنیم فقط یادتان باشد که این مبتلای به مشکلی به لحاظ قرائن منفصله است در آنجا در قرائن متصله به کلام و مفروغ کلام تعارض بود یا یکی مقدم بود، اما در حیظه دلالتی ظهور خود تلائم دارد پس نهی با اثم و عدوان سازگار است و همه حرام است.

اما به یک قرینه خارجی بعد برمی خوریم که داستان را تغییر می دهد و باید راهحلی برای آن پیدا کرد. این یک بحث در آیه است که قبلاً نگفته بودیم.

## احتمالات موجود در تعاون

یک بحثی هم قبلاً مطرح کرده بودیم که تکمیل می کنیم و آن بحث این بود که «ما هو المرادان التعاون» تعاون یعنی چه؟ گفتیم اینجا معرکه نزاع است مثلاً میان آقای تبریزی و بعضی از بزرگان دیگر و جمع مشهور بین فقها و تفصیل این، سه احتمال در تعاون است؛



## احتمال اول: قول مشهور

احتمال اول قول مشهور است که تعاونوا یعنی همان اعانه، ماده تعاون همیشه در مشارکت به کار نمی‌رود، گاهی مسلوب این ویژگی مشارکت در تعاون، یعنی باب تفاعل و مفاعله همیشه عندالمشارکه نیست و اینجا هم این مشارکت نیست و دلیل این را می‌گوییم. پس الاحتمال الاول اینکه مراد از تعاون تشارک نباشد، اعانه باشد، سه مفهومی که آنجا گفتیم بگوییم تعاون اینجا منظور اعانه است، مفهوم سوم معمولاً همین به ذهن ما می‌آید «وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» یعنی انگورهایتان را به کسی نفرشید که شراب می‌کند یعنی به او کمک نکنید، شراب درست کردن فعل شما نیست بلکه برای او مقدمه می‌سازید، یا بیع السلاح للمشرک یا لاعداء الدین، کسی که در حال جنگ است سلاح یا تانک را به اسرائیل بکشاند، حرام از او صادر نمی‌شود بلکه مقدمه سازی می‌کند. لا تعاونوا احتمال اول این است که بگوییم منظور اعانه است کار به تفاعل ندارد، این مشهور است.

## احتمال دوم: مکاسب محرمه

احتمال دوم در مکاسب محرمه و این‌ها آمده است بحث تعاونوا را به شکل جامعیت ندیدم ولی این بحث تقریباً آمده است. احتمال دوم این است که مراد تعاون تشارک در فعل واحد باشد همان مفهوم تعاون به معنای خاصی که قبلاً گفتیم آن وقت تعاونوا هم همین‌طور می‌شود، «تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» به این معنا است که لازم است جامعه اسلامی از لحاظ اقتصادی خودکفا بشود، یعنی همه باید مشارکت کنیم تا خودکفایی حاصل شود نه اینکه من زمینه کار برای شما درست بکنم، وجوب واحد دارد یا تکالیفی که لازم است با هم انجام بگیرد، تعاون این را می‌گوید نه جایی که مقدمه کار دیگری را فراهم بکند، «لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ» هم همین را می‌گوید، آقای تبریزی «حفظه الله» دومی را می‌گویند برخلاف خیلی‌ها می‌گویند تعاون به معنای لغوی خود است، یعنی مشارکت؛

## احتمال سوم: قول به مشارکت

احتمال سوم - که به این شکل کمتر دیدم مطرح بشود - این است که اعم باشد و بگوییم تعاون در اینجا برای مشارکت وضع شده است، منتهی مشارکت عام است هم جایی که دو نفر یک فعلی را انجام می‌دهند و هم اینکه این



زمینه کار او را فراهم می‌کند، نوعی تشارک است، دایره مشارکت را محدود نگیرید، مشارکت را اعم بگیرید تا هر دو را بگیرید. - ندیدم کسی این را بگوید ولی ذهن من بیشتر مایل به این است که توضیح خواهیم داد. -

## قول مختار

در احتمال سوم تعاون به معنای ظهور در مشارکت را قبول می‌کنیم منتهی نمی‌گوییم مشارکت معنای به آن شکل ندارد که مشارکت یعنی فعل واحد از فاعلین، مشارکت یعنی اینکه هر کدام در این فعل نقشی دارند گاهی فاعلین فعل واحد دارند، ولی گاهی فاعلی است که زمینه این فعل را فراهم کرده است اینجا هم مشارکت صدق می‌کند؛ مشارکت همیشه این نیست که دو نفر با هم چیزی را برداریم، همین‌که شما دست مرا باز کردید، در اینکه این کار انجام شود مشارکت کردید. مثل استادی که درس می‌گوید، گاهی یک کارگاه است دو نفر با هم مضمونی را اجرا می‌کنیم که این تشارک در تعلیم است، گاهی مشارکت تعلیم، مدیری است که برنامه اینجا را سامان داده که من درسی بگویم او هم شریک در این کار است و مشارکت در این دارد، تعاون نه اینکه بگوییم از غیر مشارکت منسلخ شده است بلکه همان را دارد منتهی مشارکت معنای عام‌تری دارد. والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته؛ و صلی الله علی محمد و آله الاطهار